

منیژه گازرانی

زنان کارگر و «کمپین یک میلیون امضا»

اخیراً جمعی از فعالان جنبش زنان حرکتی را سازمان داده‌اند که به نام «کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» شناخته می‌شود. هدف این مبارزه همان طور که از نام آن پیداست تلاش برای تغییر قوانین تبعیض آمیز در مجموعه قوانین موجود در ایران با جمع‌آوری یک میلیون امضا برای بیانیه‌ای است که این خواست در آن مطرح شده است. فعالان این حرکت با تهیه و تکثیر جزوه‌ای با عنوان «تأثیر قوانین در زندگی زنان» که بیانیه «یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» نیز در آن گنجانده شده و با راه‌اندازی یک سایت اینترنتی به تبلیغ و فعالیت پیرامون این مسئله و جمع‌آوری امضا برای این بیانیه پرداخته‌اند که این حرکت همچنان ادامه دارد.

همان طور که می‌دانیم، مجموعه قوانین جمهوری اسلامی ایران بر مبنای احکام شرع اسلام تنظیم و تدوین شده و جمعی از فقها به نام شورای نگهبان تمام مصوبات مجلس شورای اسلامی را از نظر مغایرت یا عدم مغایرت با احکام شرع اسلام بررسی می‌کنند و تنها در صورتی که این مصوبات هیچ مغایرتی با شرع مقدس اسلام نداشته باشد، به آن

اجازه تصویب می دهند. اگرچه، در مواردی ممکن است نظر بعضی از فقها اختلافاتی با هم داشته باشد، اما این اختلافات هرگز اختلافاتی اساسی و ریشه‌ای نبوده است که در ادامه بحث بیشتر به این مسئله خواهم پرداخت. به هر حال، وجود تبعیضات جنسی در قوانین موجود از جمله در مورد حق طلاق، ارث، دیه، شهادت، تابعیت، سن کیفری، سرپرستی و بسیاری حقوق دیگر امری بدیهی و روشن و آشکار است، تا جایی که در بسیاری از قوانین از جمله دیه، شهادت و ارث زن نه یک انسان کامل بلکه یک نیمه انسان، نصف مرد، به شمار آمده است و این آشکارا نقض حقوق زن به عنوان یک انسان و مغایر با حقوق انسانی او و همچنین مغایر با مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر است که از جمله کشور جمهوری اسلامی ایران نیز به آن پیوسته و متعهد به رعایت آن شده است. از این رو، بی تردید، اعتراض به این تبعیضات آشکار و مبارزه با آن نه تنها حق بلکه وظیفه هر انسان آزادی خواه و عدالت طلبی است و این حرکت از این جهت که این مسئله را در سطحی ملی و جهانی مطرح می کند و خواهان رفع تبعیض از زنان در کلیه قوانین و بازنگری و اصلاح قوانین می شود، در نفس خود حرکتی مثبت است.

اما نگاهی دقیق تر به بیانیه و جزوه منتشر شده ما را متوجه رویکردی می کند که فعالان و سازمان دهندگان این حرکت به مسئله زن و جنبش زنان در ایران دارند و آنچه در اینجا مورد نظر من است نه نفس این حرکت، بلکه نقد این رویکرد است. این جزوه بحث خود را با مثالی شروع می کند از دختری که مطابق رسم و رسوم به «خانه بخت» رفته اما متاسفانه کارش به طلاق کشیده و بعد از مدت ها دوندگی به دنبال پرونده خود در دادگاه های مختلف حالا متوجه شده که «اگر خود دختر و خانواده اش موقع ازدواج دنبال انگشتر و مهر نبودند به جای این ها پای قانون را وسط می کشیدند و نقص های آن را با شرط هایی که حق داشتند در عقدنامه ذکر

کنند جبران می‌کردند، امروز نه آن دختر و نه خانواده‌اش پیریشان و سردرگم نبودند، یا اگر قوانین مربوط به خانواده طور دیگری - یعنی عادلانه - نوشته شده بود و شروط ضمن عقد نه با امضای داماد بلکه حق طبیعی عروس خانم بود این همه مشکل پیش نمی‌آمد... همه قتل‌های خانوادگی که هر روز در روزنامه‌ها می‌خوانیم، ریشه در ضعف قوانین و ضعف خود ما در شناختن آن‌ها دارند... اما می‌شود از این همه مصیبت پرهیز کرد... نقاط ضعف قوانین را بشناسیم و در درجه اول سعی کنیم با استفاده از راه‌های قانونی و شرط‌هایی که موقع ازدواج می‌گذاریم با آن‌ها مبارزه کنیم و بعد تلاش کنیم تا با حذف قوانینی که غیرانسانی و تبعیض آمیزند و پایه و اساس خانواده‌ها را به خطر می‌اندازند برای خودمان و برای همه انسان‌های دیگری که در کشورمان زندگی می‌کنند دنیای بهتر و آسوده‌تری خلق کنیم. دنیایی که در آن با آسودگی خیال در جشن عروسی دخترانمان شرکت کنیم و بدانیم آن‌ها و همسرانشان به سوی زندگی شاد و سالمی قدم برمی‌دارند، نه به سوی یک جهنم مشترک.»

همین طور که می‌بینیم، نویسندگان این جزوه و فعالان این حرکت ریشه تمام ستم‌ها و بدبختی‌های زن را قوانین نابرابر و ناآگاهی زنان نسبت به این قوانین می‌دانند. آیا این نگاه، در بهترین حالت، ساده‌انگارانه نیست؟ بدیهی است زنی که از نظر مالی وضعیت مناسبی دارد و می‌تواند به تنهایی یا با استفاده از منابع مالی خانواده پدری‌اش زندگی خود را اداره کند، صرف‌نظر از مسائل فرهنگی و فشارهایی که به هر حال برای یک زن مطلقه وجود دارد، حق طلاق این امکان را به او می‌دهد که مجبور نباشد با کسی که نمی‌خواهد، زندگی کند. اما آیا در جامعه ما کم هستند زنانی که از شوهر خود کتک می‌خورند، مدت‌ها با بچه‌های خود تنها، گرسنه و بی‌خرجی می‌مانند، شوهر بدون آن‌ها که ابایی از زن و فرزندان خود داشته باشد، زنان دیگری را به خانه می‌آورد، زن دیگری را صیغه می‌کند، با

رفتار خشونت‌آمیز خود باعث فرار دخترش از خانه می‌شود و هزار بلای دیگر بر سر زن خود می‌آورد، اما با این همه زن حاضر به طلاق نیست؟ چرا؟ به یک دلیل بسیار ساده و روشن. زیرا اگر از شوهر خود طلاق بگیرد، باید برود کنار خیابان بایستد و تن خود را بفروشد تا از گرسنگی نمیرد. زیرا هیچ پشت و پناهی ندارد. تا وقتی این زن فقیر و گرسنه و بی‌پناه است و نیاز به مردی دارد که نان او را تامین کند، حق طلاق چه دردی از او دوا می‌کند؟ بی‌تردید، او باید از حق طلاق برخوردار باشد و برخورداری او از این حق یک گام از وضعیتی که او دارد جلوتر است و بی‌تردید او باید برای این حق مبارزه کند. اما آیا این است ریشه ستمی که به او می‌شود و رنجی که او می‌کشد؟ ستمی که به او می‌شود ریشه در مناسباتی دارد که او را فقیر و وابسته به مرد نان‌آور خود نگه می‌دارد. برابری در حق ارث برای زنی که پدر ثروتمندی دارد، یعنی حق مساوی با برادران خود برای بهره بردن از ثروت پدری. اما برای زنی که پدرش گور ندارد که کفن داشته باشد، پدری که در کودکی یا نوجوانی او را شوهر داده تا نان‌خوری از نان خورهایش کم شود و وقتی بمیرد اگر قرض و بدهکاری از خود به جا نگذاشته باشد، چیزی برای به ارث گذاشتن برای فرزندان خود ندارد، حق برابری در ارث چه خاصیتی دارد؟

بدیهی است که این حق، حق مسلم این زن و هر زن دیگری است و باید آن را طلب کرد. اما آیا اگر این زن از حق ارث برابر با برادرانش برخوردار شود، سهمی مساوی از ثروت جامعه هم به او می‌رسد؟ ثروتی که چه بسا پدر او، مادرش، برادرانش و خود او به عنوان کارگر از تولیدکنندگان آن بوده‌اند. این است آن حقیقتی که بیانیهٔ یک میلیون امضا حرفی از آن نمی‌زند. باید برای رفع تبعیض در قوانین مبارزه کرد و باید گفت که برابری در قانون گام بلندی به سوی برابری واقعی است و باید این گام را برداشت. اما این تنها نیمی از حقیقت است. حقیقت این است

که در عین حال رفع تبعیض در قوانین به معنای رفع تبعیض در زندگی واقعی و در مناسبات اجتماعی میان انسان‌ها نیست.

اما این تبعیض از کجاست؟ اصولاً چرا زن تحت ستم و بی‌حقوق نگه‌داشته می‌شود؟ واقعیت این است که بخش عظیمی از نیروی کار ارزان را نیروی کار زنان تشکیل می‌دهد. هر چه کارگر، از جمله زن کارگر که اکثریت عظیم جامعه ما را تشکیل می‌دهد، بی‌حقوق‌تر باشد، نیروی کارش ارزان‌تر است. بهره‌کشی از نیروی کار ارزان ویژگی جامعه سرمایه‌داری ایران است. چه طور می‌توان این نیروی کار را ارزان نگه‌داشت؟ با بی‌حقوقی، بی‌حقوقی و باز هم بی‌حقوقی.

وقتی می‌گویند مرد سرپرست خانواده است، یعنی مرد نان‌آور خانواده است. پس اگر زن به میل خود می‌خواهد کار کند، چون سرپرست و نان‌آور خانواده محسوب نمی‌شود، حتی اگر در واقع چنین باشد، پس نباید به او مزدی داد که به مرد مسئول، سرپرست و نان‌آور خانواده تعلق می‌گیرد، حتی اگر همان کار یا بیشتر و بهتر از آن را انجام دهد. لازم نیست حق اولاد بگیرد، چون اولاد او مال مرد است. اگر یک عمر حق بیمه داده باشد، مستمری او پس از مرگش به فرزندانش تعلق نمی‌گیرد، مگر آن که شوهرش مرده باشد یا معلول باشد. بنابراین می‌توان به او حقوق و مزایای کمتری داد و از نیروی کار ارزان او سود برد. بیش از ۹۰ درصد کارگران شاغل در ایران را کارگرانی تشکیل می‌دهند که در کارگاه‌های کوچک کار می‌کنند. بخش عظیمی از این نیروی کار نیروی کار زنان است. علاوه بر این، آنچه در هیچ آماری به حساب نمی‌آید کار زنانی است که در خانه‌های خود به کارهایی از قبیل بافندگی، دوزندگی، بسته‌بندی، قطعه کاری و انواع و اقسام کارهای دیگر مشغولند، بدون آن که اصولاً کارگر محسوب شوند. این زنان در بدترین شرایط و با کمترین حقوق ممکن و اغلب با کمک و همراهی بچه‌های کوچک خود به کار شبانه‌روزی

مشغولند. در عین حال، زن چه بیرون از خانه کار کند و چه نکند، با انجام بی‌جیره و موجب کارِ خانه‌کاری را انجام می‌دهد که در واقع باید بخشی از مزد شوهرش باشد و به او پرداخت شود تا او بتواند نیروی کار خود را برای روز بعد بازتولید کند. اما زن بنابه وظیفه‌ای که تقسیم کار سنتی بر دوش او گذاشته و قانون آن را تثبیت کرده است، این کار را مفت و مجانی انجام می‌دهد. او با پختن، شستن، روفتن، دوختن، پرستاری، بچه‌داری و تولید نسل جدیدی از کارگران نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید ثروتی دارد که خود هیچ سهمی از آن ندارد و هیچ کس هیچ حقی را برای او به رسمیت نمی‌شناسد. سود بردن از این نیروی کار مفت و ارزان همانا زمینه‌مادی قوانینی است که زن را نصف مرد به شمار می‌آورد و او را بی‌حقوق نگه می‌دارد. برای مبارزه با این نابرابری باید این زمینه‌مادی را تغییر داد و با مناسباتی مبارزه کرد که از نابرابری و بی‌حقوقی زن سود می‌برد.

از این رو، آن حقیقتی که این بیانیه بر آن پرده می‌کشد و هیچ سخنی از آن نمی‌گوید این است که برابری حقوقی در شرایطی که در عمق جامعه نابرابری وجود دارد، برابری صوری و ظاهری است. بی‌شک، برابری صوری نسبت به همین بی‌حقوقی موجود گامی به پیش است و باید این گام را برداشت. اما بحث بر سر این است که همین برابری صوری نیز در جامعه ایران به برابری اجتماعی گره خورده است. قوانین نابرابر و تبعیض‌آمیز لازمه بقای جامعه سرمایه‌داری در ایران است. تا زمانی که سرمایه‌داری در ایران وجود دارد، این قوانین نمی‌تواند تغییری اساسی بکند، همان‌طور که برقراری دمکراسی نوع غربی با حفظ ساخت جامعه سرمایه‌داری ایران امری غیرممکن است. شکست جنبش اصلاح‌طلبی و ناتوانی آن از زمان مصدق تا هشت سال دولت خاتمی این را به ما نشان داده و ثابت کرده است و با گوشت و پوست خود آن را درک کرده‌ایم. همان‌طور که گفتیم، ساختار نظام سرمایه‌داری ایران بر استثمار نیروی کار

ارزان بنا شده است و این نیروی کار باید ارزان باشد و ارزان بماند تا سرمایه‌داری در ایران سودآوری داشته باشد.

از این رو هر حکومتی که اداره این جامعه را به عهده داشته باشد و بخواهد این ساختار را حفظ کند، چه مصدق باشد چه خاتمی و چه احمدی‌نژاد، برای ارزان نگه داشتن این نیروی کار و سرپا نگه داشتن این جامعه چاره‌ای جز تحمیل بی‌حقوقی و سرکوب آزادی‌ها ندارد. از این رو، نسبت دادن مقاومت سرکوبگرانه دولتمردان جمهوری اسلامی در برابر خواست زنان صرفاً به دید واپس‌گرایانه آنان، به احکام شرعی، و استناد به اظهارنظرهای برخی از مراجع تقلید که گاه و بی‌گاه در برابر پرسش دیگران در مورد قوانین تبعیض‌آمیز تفسیرهای به قولی نواندیشانه‌تری از بعضی از این احکام می‌دهند و بزرگ کردن این اختلاف نظرها که در واقع چندان بزرگ، با اهمیت و تعیین‌کننده نیستند، و همچنین بحث عدم مغایرت اسلام با حقوق بشر چیزی جز فریب، توهم‌زایی و سرپوش گذاشتن بر ریشه‌ها نیست. این، سیاست شکست خورده‌ای است که اکنون دیگر پس از هشت سال حکومت اصلاح‌طلبان و شکست جنبش اصلاح‌طلبی نخ‌نما شده است، اما متأسفانه نویسندگان بیانیه با چشم بستن بر این واقعیت همچنان بر طبل آن می‌کوبند.

در نتیجه، آنچه باید در نوک تیز حمله تمام جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش زنان قرار گیرد، مناسبات تولیدی است که این بی‌حقوقی را ضروری می‌سازد و برای حفظ خود از شرع، عرف و سنت یاری می‌جوید و آن‌ها را به قالب قانون در می‌آورد و با تکیه بر قانون بر هر کس که با آن مخالفت کند، می‌تازد. از این رو، همه جنبش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه از جمله جنبش زنان راه دیگری ندارند جز این که تمام توهماتی را که از جمله بیانیه «کمپین یک میلیون امضا» به آن را دامن می‌زند، دور بریزند و مبارزات خود را به مبارزه طبقه کارگر علیه کار

مزدی و علیه مناسبات سرمایه‌داری گره بزنند تا به نیرویی قدرتمند تبدیل شوند که تمام مناسباتی را که موجب فقر و سیاه‌روزی انسان و هرگونه ستمی در جامعهٔ امروزی است، یکسره از میان بردارد.